

استفاده گسترده از آگاهی غیبی

امامان، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهی غیبی برخوردار بودند و در مواردی که اساس حقانیت اسلام یا مصالح عالی امت اسلامی (همچون مشروعیت امامت آنان) در معرض خطر قرار می‌گرفت، از این آگاهی به صورت «ابزار» هدایت استفاده می‌کردند.



امامان، در پرتو ارتباط با پروردگار جهان، از آگاهی غیبی برخوردار بودند و در مواردی که اساس حقانیت اسلام یا مصالح عالی امت اسلامی (همچون مشروعیت امامت آنان) در معرض خطر قرار می‌گرفت، از این آگاهی به صورت «ابزار» استفاده می‌کردند. پیشگوییها و گزارشهای غیبی امامان، بخش مهمی از زندگی‌نامه آنان را تشکیل می‌دهد، اما با یک مطالعه در زندگی امام عسکری چنین به نظر می‌رسد که: آن حضرت بیش از امامان دیگر آگاهی غیبی خود را آشکار می‌ساخته است. بر اساس تحقیق یکی از دانشمندان معاصر، از کرامات و گزارشهای غیبی و اقدامات خارق العاده امام عسکری-علیه السلام، 171 قطب راوندی؛ در کتاب 171؛ خرائج؛ جمعا چهل مورد، 171؛ سید بحرانی؛ در 171؛ مدینه المعاجز؛ صد و سی و چهار مورد، 171؛ شیخ حر عاملی؛ در 171؛ اثبات الهداة؛ صد و سی و شش مورد، و 171؛ علامه مجلسی؛ در 171؛ بحارالانوار؛ هشتاد و یک مورد را ثبت کرده اند و این، بخوبی روشنگر فزونی بروز کرامات و گزارشهای غیبی از ناحیه آن حضرت می‌باشد. به نظر می‌رسد علت این امر شرائط نامساعد و جو پراختنای بود که امام یازدهم و پدرش امام هادی در آن زندگی می‌کردند؛ زیرا از وقتی که امام هادی از سر اجبار به سامراء منتقل گردید-به شرحی که در سیره آن حضرت گفتیم-بشدت تحت مراقبت و کنترل بود، ازینرو امکان معرفی فرزندش 171؛ حسن؛ به عموم شیعیان به عنوان امام بعدی وجود نداشت و اصولا این کار، حیات او را از ناحیه حکومت وقت در معرض خطر جدی قرار می‌داد. به همین جهت کار معرفی امام عسکری-علیه السلام-به شیعیان و گواه گرفتن آنان در این باب، در ماههای پایانی عمر امام هادی-علیه السلام-صورت گرفت، به طوری که هنگام رحلت آن حضرت هنوز بسیاری از شیعیان از امامت حضرت 171؛ حسن عسکری؛ آگاهی نداشتند.

گویا عامل دیگری نیز در این زمینه بی‌تاثیر نبوده و آن اعتقاد گروهی از شیعیان به امامت 171؛ محمد بن علی؛ برادر حضرت عسکری، در زمان حیات امام هادی بوده است. این گروه بر اساس همین پندار او را در محضر امام هادی احترام می‌کردند، ولی حضرت با این پندار مبارزه می‌کرد و آنان را به امامت فرزندش حسن راهنمایی می‌نمود. پس از شهادت حضرت هادی گروهی از خیانتکاران و نادانان، همچون 171؛ ابن ماهویه؛ این پندار را دستاویز قرار داده و به اغوای مردم و منحرف ساختن افکار از امامت حضرت عسکری پرداختند. این عوامل دست به دست هم داده و موجب شک و تردید گروهی از شیعیان در امامت آن حضرت در آغاز کار گردیده بود، چنانکه برخی از آنان در صدد آزمایش امام بر می‌آمدند و برخی دیگر در این زمینه با امام مکاتبه می‌کردند. این تزلزله‌ها و تردیدها به حدی بود که امام در پاسخ گروهی از شیعیان در این زمینه با آزرده‌گی و رنجش فراوانی نوشت:

171؛ هیچ یک از پدرانم، مانند من، گرفتار شک و تزلزل شیعیان در امر امامت نشده اند...؛

امام عسکری برای زدودن زنگار این شکها و تردیدها، و نیز گاه برای حفظ یاران خود از خطر، و یا دلگرمی آنان، و یا هدایت گمراهان، ناگزیر می‌شد پرده‌های حجاب را کنار زده، از آن سوی جهان ظاهر، خبر دهد، و این، از مؤثرترین شیوه‌های جلب مخالفان و تقویت ایمان شیعیان بود.

171؛ ابو هاشم جعفری؛ که قبلا گفتیم یکی از نزدیکترین یاران امام بود، می‌گوید: هر وقت به حضور امام عسکری-علیه السلام- می‌رسیدم، برهان و نشانه تازه‌ای بر امامت او مشاهده می‌کردم. اینک که انگیزه‌های امام در این زمینه روشن گردید، چند نمونه از پیشگوییهای غیبی امام عسکری-علیه السلام-را از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

1- 171؛ محمد بن علی سمری؛ که یکی از نزدیکترین و صمیمی‌ترین یاران امام بود، می‌گوید: حضرت عسکری-علیه السلام- طی نامه‌ای به من نوشت: 171؛ فتنه‌ای برای شما پیش خواهد آمد، آماده باشید؛

بعد از سه روز در میان افراد بنی هاشم اختلافی روی داد. به امام نوشتم: آیا این همان فتنه است؟ حضرت پاسخ داد: 171؛ این، آن نیست! مواظب باشید!؛ . چند روز بعد 171؛ معتز؛ کشته شد!

2- امام حدود بیست روز پیش از قتل 171؛ معتز؛ به 171؛ اسحاق بن جعفر زبیری؛ نوشت: در خانه خود بمان، حادثه مهمی اتفاق خواهد افتاد! وی می‌گوید: پس از آنکه 171؛ بریحه؛ کشته شد، به محضر امام نوشتم: حادثه‌ای که گفته بودید، رخ داد، اینک چه کار کنم؟ امام پاسخ داد: حادثه‌ای که گفتم، حادثه دیگری است! طولی نکشید 171؛ معتز؛ کشته شد! - 171؛ محمد بن حمزه سروی؛ می‌گوید: توسط 171؛ ابو هاشم جعفری؛ که از نزدیکترین یاران حضرت عسکری-علیه السلام- بود، نامه‌ای به آن حضرت نوشتم و درخواست کردم دعائی در حق من بکند تا توانگر شوم. امام به خط خود جواب داد: مژده باد بر تو! خداوند به این زودی تو را بی‌نیاز گردانید. پسر عموی تو 171؛ یحیی بن حمزه؛ درگذشت

و وارثی ندارد، دارایی او که صد هزار درهم است بزودی به دست تو خواهد رسید.

4- 171#؛ ابو هاشم جعفری »؛ می گوید: زندانی بودم. از فشار زندان و سنگینی غل و زنجیر به حضرت شکایت کردم. امام در پاسخ نوشت: امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند. طولی نکشید از زندان خلاص شدم و نماز را در منزل خواندم!

5- 171#؛ احمد بن محمد »؛ می گوید: موقعی که «#؛ مهتدی »؛، خلیفه عباسی، شروع به کشتار «#؛ موالی »؛ کرد، طی نامه ای به حضرت عسکری-علیه السلام-نوشتیم: شکر خدا که خلیفه گرفتاری پیدا کرده و فرصت مزاحمت به شما را ندارد، شنیده ام شما را تهدید می کرده و می گفته: «#؛ باید اینها را از روی زمین بردارم »؛.

امام در پاسخ با خط خود نوشت: عمر او کوتاهتر از آن خواهد بود که این تهدیدها را عملی کند. از امروز بشمار، در روز ششم با خواری و خفت کشته خواهد شد. شش روز بعد، همان گونه که امام پیشگویی کرده بود، مهتدی به قتل رسید. (64) - «#؛ جعفر بن محمد فلانسی »؛ می گوید: برادرم محمد که همسرش آبستن بود، نامه ای به حضرت عسکری-علیه السلام-نوشت و خواهش کرد که حضرت دعا کند زایمان همسرش بی خطر، و نوزاد او پسر باشد. امام در پاسخ نوشت: خداوند فرزند پسر به تو عنایت می کند، و «#؛ محمد »؛ و «#؛ عبد الرحمن »؛ دو اسم خوبی هستند. آن زن پسر آنهم دو قلو زایید، یکی را محمد و دیگری را عبد الرحمن نام نهادند.

7- 171#؛ محمد بن عیاش »؛ می گوید: چند نفر بودیم که در مورد کرامات امام عسکری-علیه السلام-با هم گفتگو می کردیم. فردی ناصبی (دشمن اهل بیت) گفت: من نوشته ای بدون مرکب برای او می نویسم، اگر آن را پاسخ داد، می پذیرم که او بر حق است.

ما مسائل خود را نوشتیم. ناصبی نیز بدون مرکب روی برگه ای که مطلب خود را نوشت و آن را با نامه ها به خدمت امام فرستادیم. حضرت پاسخ سؤالهای ما را مرقوم فرمود و روی برگه مربوط به ناصبی، اسم او و اسم پدرش را نوشت! ناصبی چون آن را دید از هوش رفت، و چون به هوش آمد، حقانیت حضرت را تصدیق کرد و در زمره شیعیان قرار گرفت.

8- 171#؛ اسماعیل بن محمد »؛ می گوید: بر در خانه امام عسکری-علیه السلام-نشستم. وقتی امام بیرون آمد، جلو رفتم و از فقر و نیازمندی خویش شکوه کردم و سوگند خوردم که حتی یک درهم ندارم!

امام فرمود: سوگند یاد می کنی، در صورتی که دویست دینار در خاک پنهان کرده ای؟! آنگاه افزود: این را برای آن نگفتم که به تو عطائی نکنم، و آنگاه رو به غلام خود کرد و فرمود: آنچه همراه داری به او بده. غلام صد دینار به من داد. خدای متعال را سپاس گفتم و بازگشتم.

حضرت فرمود: می ترسم آن دویست دینار را، در وقتی که بسیار نیازمند آن هستی، از دست بدهی. من سراغ دینارها رفتم و آنها را در جای خود یافتم. جایشان را عوض کردم و طوری پنهان ساختم که هیچ کس مطلع نشود. از این قضیه مدتی گذشت. به دینارها نیازمند شدم. سراغ آنها رفتم چیزی نیافتم و این امر بر من بسیار گران آمد. بعدا فهمیدم پسر من جای آنها را یافته و دینارها را برداشته و برده است! در نتیجه چیزی از آنها به دست من نرسید و همان طور شد که امام فرموده بود!

9- شخصی بنام «#؛ حلبی »؛ می گوید: در سامراء گرد آمده بودیم و منتظر خروج ابو محمد (امام عسکری-علیه السلام-) از خانه بودیم تا او را از نزدیک ببینیم. در این هنگام نامه ای از حضرت دریافت کردیم که در آن نوشته بود: «#؛ هشدار که هیچ کس بر من سلام نکند و کسی با دست، به سوی من اشاره نکند، در غیر این صورت جانتان به خطر خواهد افتاد! »؛ در کنار من جوانی ایستاده بود، به او گفتم: از کجایی؟ گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: درباره امامت «#؛ ابو محمد »؛-علیه السلام-اختلافی پیش آمده است، آمده ام تا او را ببینم و سخنی از او بشنوم یا نشانه ای ببینم تا دلم آرام گیرد، من از نوادگان «#؛ ابوذری غفاری »؛ هستم. در این هنگام امام حسن-علیه السلام-همراه خادمش بیرون آمد. وقتی که روبروی ما رسید، به جوانی که در کنار من بود، نگریدم و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ جوان پاسخ داد: آری. امام فرمود: مادرت «#؛ حمدویه »؛ چه می کند؟ جوان پاسخ داد: خوب است. امام پس از این سخنان کوتاه از کنار ما گذشت. رو به جوان کردم و گفتم: آیا او را قبلا دیده بودی؟ پاسخ داد: خیر. گفتم: آیا همین تو را کافی است؟ گفت: کمتر از این نیز کافی بود!

10- جعفر بن محمد می گوید: امام عسکری-علیه السلام-در راه حرکت می کرد و ما در رکاب او بودیم. من آرزو داشتم که دارای فرزندی شوم، در دلم گفتم: ای ابا محمد (عسکری) آیا من صاحب فرزندی خواهم شد؟ در این هنگام امام نگاهی به من کرد و با سر اشاره کرد که: آری. در دلم گفتم: پسر خواهد شد؟ حضرت با سر اشاره کرد که: نه! چندی بعد خدا فرزند دختری به ما داد!

11- علی بن محمد بن زیاد می گوید: نامه ای از طرف حضرت به من رسید که: خطری تو را تهدید می کند، از خانه خارج نشو. در آن روزها یک گرفتاری برای من پیش آمد که از آن وحشت کردم، نامه ای به امام نوشتم و پرسیدم که: این همان خطر است؟ امام در پاسخ نوشت: خطری که گفتیم از این بدتر خواهد بود. طولی نکشید بخاطر «#؛ جعفر بن محمود »؛ تحت تعقیب قرار گرفتم، و از طرف حکومت برای دستگیرکننده من صد هزار درهم جایزه اعلام گردید!